

بررسی مدعای فیرحی در سخنرانی مشهور به «عاشورا و بحران خلافت»

عاشورا نتیجه شکستن بیعت غدیر بود

تحلیل

محمدعلی رنجبر



دکتر داوود فیرحی قری چند ماه پیش در یک سخنرانی ضمن بررسی علل واقعه عاشورا دست‌به تحلیل تاریخی برده و با مدلسازی حکومت مکه و مدینه؛ مکه را حکومتی دیکتاتوری در مقابل مدل شورایی و دموکراتیک مدنی تلقی کردند که پس از پیامبر نیز مجدداً احیا شد. روزنامه «جوان» طی یادداشت‌هایی به بررسی ابعاد محتوایی و انطیاق آن با حقایق تاریخی پرداخت. در نخستین بخش پاسخ به مدعیات دکتر فیرحی، عرض شد ادعای ایشان مبنی بر اینکه مدل دولت شهر مکه، مدلی «دیکتاتوری» بود، مطابق با فکت‌ها و واقعیات تاریخی نیست، اثبات شد که مدل حاکمیتی در دولت شهر مکه «الیگارشی» مبتنی بر حاکمیت قریش بود. ضمن اینکه عرض شد دموکرات‌ترین حرکت ترور یستی در طول تاریخ بشریت را در مکه شاهد بودیم زمانی که در «دارالندوه» جمع شدند و تصمیم گرفتند تا از هر قوم و قبیله یک نفر برای کشش رسول پیامبر (ص) اقدام کنند، لذا با این شواهد تاریخی اثبات شد مدعای دکتر فیرحی مبتنی بر واقعیت و فکت تاریخی نیست.

■ ■ ■

بخش دوم این مقاله نیز یکی دیگر از مدعیات دکتر فیرحی را مورد ارزیابی قرار داد. ایشان در ادعایی، باز هم بدون دلیل و مدرک تاریخی، مدعی می‌شوند مدل حاکمیتی قبل از ورود حضرت رسول (ص) به یثرب، مدل شورایی بود و حضرت رسول برای اداره جامعه خود، هیچ مدل تأسیسی ارائه نکردند و همین مدل را امضا کردند و بران صحنه گذاشتند، اما سقیفه غلبه مدل مکی (با بنا بر قول ایشان مدل دیکتاتوری مکی) بر مدل مدنی یعنی مدل شورایی و دموکراتیک بود.

اما در این بخش که بخش پایانی است، به این مسئله اشاره خواهیم کرد که چگونه فیرحی بر اساس فکت‌های غیر واقعی و در یک اشتباه فاحش، عنایت به مدل تأسیسی حکومتی که حضرت رسول با هجرت خود به مدینه تأسیس کردند، نداشته و این مسئله باعث شده است نتوانند عامل اصلی به وجود آمدن عاشورا را خوب تحلیل کنند. ابتدا لازم است راجع به علت مهاجرت حضرت رسول به یثرب و براندازی مدل الیگارش‌ی در یثرب و البته بعد از آن نیز در مکه اشاره کنیم.

■ **علل مهاجرت به یثرب (مدینه)**

بعد از بعثت حضرت رسول، ایشان از همان ابتدا مبارزه خود با الیگارشی حاکم بر مدینه را آغاز کردند. منتها این مبارزه در گام نخست در یک حرکت کاملاً عقلایی به صورت مخفیانه و در پوشش نبود و بعد هم حرکت اصلاحی و مبارزاتی خود را با الیگارشی قریش که محیطی شرک الود و طاغوتی ایجاد کرده بودند به صورت علنی و آشکارا آغاز نمودند.

منتها چون الیگارش‌ی در مکه چندان عیان نبود، حضرت رسول نتوانستند قاطبه مردم مکه را با خود همراه کنند. از طرفی زیر بار پیشنهادات اغواکننده الیگارش‌ی قریش هم نرفتند، لذا همانطور که در بخش اول اشاره کردیم در یک حرکت کاملاً دموکراتیک و با مشورت با هم تصمیم به ترور حضرت رسول گرفتند. با اطلاع حضرت از تصمیم قریش برای ترور، ایشان نیز تصمیم به هجرت گرفتند، اما پیامبر (ص) نمی‌خواستند کاملاً از مکه دور شوند، لذا باید جایی را انتخاب می‌کردند که از حیث ژئواستراتژیکی بتوانند با حملات ایدایی و پارتیزانی بر روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مکه و قریش تأثیر گذار باشند.

مخصوصاً روابط اقتصادی قریش که بر پایه تجارت و سوداگری بود. به همین دلیل حضرت ابتدا تصمیم گرفتند که به طائف هجرت کنند.

طائف دو ویژگی داشت:

۱- طائف نزدیک مکه بود و پیامبر می‌توانستند حملات ایدایی به مکه را داشته باشند.

۲- طائف در مسیر کر بدور شمال به جنوب یعنی مکه به یمن بود و پیامبر می‌توانستند به کاروان‌های قریش دسترسی داشتند.

با اطلاع قریش از قصد پیامبر برای هجرت به طائف سران مکه با سران طائف لای‌ی کردند و مانع حضور حضرت در طائف شدند. اینجا بود که حضرت سناروی بعدی خودشان را اجرایی کردند و آن هجرت به یثرب بود. اما چرا یثرب؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان دو پاسخ ارائه نمود. اول آنکه چون یثرب به رغم اینکه نسبت به طائف فاصله بیشتری را مکه داشت اما کر بدور بسیار مهمی (جنوب به شمال) را قطع می‌کرد، یعنی کر بدور مکه به شامات که از حیث تجاری بسیار مهم بود و پیامبر می‌توانستند با حمله به کاروان‌های کفار قریش هم بر تعاملات اقتصادی آنها اثر بگذارند و هم با غنائمی که به دست می‌آورد وضعیت مهاجرین و انصار را بهبود بخشند!

دوم اینکه الیگارش‌ی در یثرب شرایطی را به وجود آورده بود که اوس و خزرج دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتند و آماده همکاری با پیامبر بودند و حضرت به یکباره می‌توانستند جمع کثیری از جمعیت را که یکی از عوامل اصلی شکل دهی دولت بود با خود داشته باشند.

پس یثرب انتخاب شد و حضرت زمانی که به یثرب وارد شدند چند کار استراتژیک و راهبردی کردند:

۱- هویت جدیدی به این شهر دادند و اسم آن را تغییر دادند و مدینه الرسول نام نهادند!

۲- حکومت تشکیل دادند و قانون اساسی یعنی منشور مدینه را نوشتند، چون هنوز آیات مدنی نازل نشده بود که جنبه قوانین وضعی و مدنی را داشته باشند!

۳- فیزیک آن شهر را تغییر دادند و به جای ساخت چیزی شبیه دارالندوه، مسجد بنا کردند و مسجد را پایگاه حکومت خود قرار دادند!

۴- اعمال حاکمیت کردند و با یهودیان استثمار گر وارد

بستن قرار دادهایی شدند که احترام متقابل در آن بود، البته گویا حضرت می‌دانستند که اینجا به تعهدات خود وفادار نخواهند بود و این عاملی می‌شد بر اخراج آنها از مدینه! که همین گونه هم شد!

۵- با اعزام سفیر و ارسال نامه به مراکز سیاسی و علمی جهان پیرامون اعلام موجودیت کردند!

ایشان هم جمعیت‌سازی کردند که این مسئله را از همان مکه آغاز نموده بودند و سه سال ابتدایی آن کاملاً اطلاعاتی و پوششی بود. هم یک شبکه درست کردند که بعدها کارهای ایشان در حکومت نوپای حضرت شدند هم سرزمین انتخاب کردند، یعنی یثرب که مدینه نام گرفت هم حکومت مبتنی بر قانون شکل دادند و هم اعمال حاکمیت کردند.

■ **مدل حکومتی در مدینه**

مدلی حکومتی که حضرت در مدینه ایجاد نمودند، عبارت بود از حکومت صالحان که در مرحله پیشینی یعنی مشروعیت، مردم و نخبگان نقشی نداشتند، اما در مرحله پسینی یعنی کارآمدی و تحقق عینی این حکومت، مردم و نخبگان نقش بی‌بدیلی داشتند، یعنی پیامبر در تمامی مسائل حکومتی با کارشناسان فن مشورت می‌کردند که نمونه‌هایش در جنگ بدر، احد، خندق ، صلح حدیبیه و... قابل مشاهده بود.

جایی که قرآن در مقام توصیف مؤمنان حاضر در مدینه یکی از اوصاف آنها را اینگونه تبیین می‌کند: «مرهم شوری بینهم/ شوری صالح‌ترین و آگاه‌ترین فرد ممکن به «شاورهم فی الامر/ الامر آل عمران ۱۵۹».

در واقع پیامبر ابتدا عدالت سیاسی در سطح حکومت را محقق کردند، یعنی قرار گرفتن فردی چون خودشان به عنوان لایق‌ترین، صالح‌ترین و آگاه‌ترین فرد ممکن به مسائل اسلامی و حق و حقیقت دینی و مصالح بشری؛ بعد از آن هم آرام آرام، عدالت اقتصادی و سپس عدالت فرهنگی را محقق کردند. به این مدل در تعیین جانشین خود نیز وفادار بودند و صالح‌ترین فرد را جانشین کردند و از همان‌ها هم بیعت گرفتند، یعنی عدالت سیاسی بعد از خودشان را نیز محقق کردند؛ چون بر اساس منطق قرآن کسی سزاوار به تبعیت و اطاعت است که حق را ذاتی و بدون تقلید و اجتهادی بشناسد. جایی که قرآن می‌فرماید: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون/ بونس ۳۵)»

ای کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند شما را چه شده‌است؟ چگونه (بدون بصیرت و دانش) حکومت می‌کنید؟» اما وقتی عدالت سیاسی ذبح نشود، آرام آرام عدالت اقتصادی و بعد هم عدالت فرهنگی ذبح می‌شود و این امر یعنی ذبح عدالت سیاسی که با نکت بیعت غدیر و جمع



اندیشه

وقتی عدالت سیاسی ذبح شود، آرام آرام عدالت اقتصادی و بعد هم عدالت فرهنگی ذبح می‌شود و این امر یعنی ذبح عدالت سیاسی که با نکت بیعت غدیر و جمع شدن در سقیفه و بازگشت به همان سنت الیگارش‌ی سابق آغاز شد. جالب است در سقیفه تفکر اینکه پیامبر از قریش بود و خلیفه او هم باید از قریش باشد، محور اصلی استدلال ناکثین شد، یعنی البت محوری و قریش محوری و مدل الیگارشیک سابق بر مدل مدنی حضرت رسول یعنی حکومت صالحان که در غدیر تعیین خلیفه کرده بودند به محاق رفت.

■ **عاشورا نتیجه نکت بیعت در غدیر**

نگارنده هم مانند فیرحی عامل اصلی عاشورا را در «مسئله خلافت» می‌داند اما با این تفاوت که دال مرکزی تحلیل حقیر نکت بیعت غدیر است، اما وی با پیش فرضی غلط و خلاف واقع که خداده‌ای پس از پیامبر نتیجه دیکتاتوری حاکم در مکه زمان ایشان بود، تحلیل خود را پایه‌گذاری می‌کند و متأسفانه از مسئله مهم نکت بیعت در غدیر (ان‌شاءالله غیر عمدی) غافل می‌شود.

چنانچه اشاره شد عاشورا پیش از هر چیز نتیجه نکت و شکستن بیعت در غدیر بود و نتیجه این نکت بیعت، ذبح عدالت سیاسی بود. در واقع حضرت رسول نظم و ساختار نوینی را برای دوران پس از خود پایه‌گذاری کرده بودند که نظمی مبتنی بر حاکمیت قانون و قرار گرفتن فرد صالح در رأس این حکومت و نظام بود، اما با نکت بیعت و کنار نهادن حضرت امیر عدالت سیاسی فرو ریخت و به تبع آن عدالت اقتصادی به فرواموشی سپرده شد و به تعبیر حضرت امیر در نهج‌البلاغه مانند شستری که علف‌های تازه بهاری را می‌بلعد، بنی‌امیه بیت‌المال را بلعید. بعد هم عدالت فرهنگی و عوض شدن فرهنگ جامعه نتیجه قه‌ری این جابه‌جایی فرا یند قدرت بود که به فردی چون یزید مشروعیت می‌دهد و امام حسین (ع) را به عنوان یک خارجی و خروج‌کننده به شهادت می‌رساند. یعنی معاویه در شام تحت حمایت خلفا مخصوصاً عثمان ثروت ایجاد کرد. این ثروت برای او قدرت و این قدرت هم برای او دانش مورد نیاز جهت مشروعیت‌بخشی به وجود آورد.

اینکه ملاک مشروعیت را علماى مورد حمایت مالی و سیاسى حکومت، الحق نعم غلب قرار دادند و هر کس هم علیه این حاکم مشروع قیام می‌کرد محکوم به خارجی و مه‌دور الدم می‌شد این فرهنگ هنوز هم به شکل جدی در بین اهل سنت وجود دارد. پس عدالت سیاسی مولد عدالت اقتصادی و فرهنگی است و کنار نهادن عدالت سیاسی و قرار گرفتن یک ناصالح در رأس حکومت مولد ظلم اقتصادی و ظلم فرهنگی است. لذا عاشورا نتیجه نکت بیعت در غدیر است و ۵۰ سال طول کشید که این بی‌عدالتی سیاسی در فرآیندی نرم تبدیل به بی‌عدالتی اقتصادی و فرهنگی شود. البته در یک مقطع کوتاه از این تاریخ ۵۰ ساله، حضرت امیر با قرار گرفتن در رأس حکومت یعنی تحقق عدالت سیاسی تلاش کردند عدالت اقتصادی را محقق کنند، اما تلاش حضرت بار دیگر با خیانت و کارشکنی ناکثین ، مارفین و قاسطین به سرانجام مورد نظر نرسید و در نهایت با زیرآمر برون کارآمدی حکومت علی از سوی دژخیمان زمانه، یاران خود حضرت دچار تردید شدند و حضرت را در دیف معاویه و عمر وعاص قرار دادند و ایشان را به شهادت رساندند.

از این رو در جمع‌بندی علت حادثه عاشورا باید با بینش صحیح و علمی به تحلیل تاریخی پرداخت و با احترام به دکتر فیرحی به ایشان عرض کرد، غفلت از واقعیات تاریخی و شبیه‌سازی‌های بی‌مورد و بلاوجه بین انقلاب اسلامی و حکومت ایران اسلامی با حکومت خلفا و معاویه و یزید همان تحلیل اشتباهی است که خواص زمانه علی نسبت به شرایط داشتند و باید مراقب باشیم که با تحلیل‌های نادرست، پایه‌های حکومت دینی را زیر سؤال نبریم و خود عاملی برای نکت بیعت و رقم زدن عاشورایی دیگر نباشیم.

صراط

عزت ما بر اساس ملی‌گرایی نیست



ما نمی‌خواهیم عزت‌مان را با تکیه بر نژاد، ناسیونالیسم و حرف‌هایی که متأسفانه همه دنیا با تکیه به آنها دور خودشان یک حصار می‌کشند، ثابت کنیم. فلان کشور اروپایی ثابت می‌کند که نژاد من برترین است. آن یکی می‌گوید خیر، نژاد من برترین است. حتی این تنافس و تفاخر، به جنگ‌های بین‌المللی، خونریزی‌ها و خرج‌های کلان هم کشیده می‌شود، نه، ما برای خودمان عزت را بر اساس اعتقاد و ایمان توحیدی – که خاصیت و شاخصه تفکر اسلامی است – و دل بستن به خدا و محبت به بندگان و خلائق الهی و لزوم خدمت به آنها قائلیم، لذا ما هر قدرتی که می‌خواهد ابرقدرتی و تکبر و استکبار و فخرفروشی را در روابط خود با ملت‌های دیگر وارد نکند، رد می‌کنیم. اگر شما جزو فلان نژاد هستید، برای خودتان هستید، اگر شما دارای ثروت یا قدرت و تکنولوژی هستید، برای خودتان هستید. تکنولوژی شما برای خودتان است برای ما که نیست؛ چرا به ما فخر می‌فروشید؟

بیانات رهبر انقلاب در دیدار با مسئولان وزارت خارجه ۱۳۷۰/۴/۱۸

درنگ

ایران نیازی به ناسیونالیسم ندارد



متسن زیر یادداشتی از حسن انصاری، پژوهشگر ارشد علم کلام و فلسفه اسلامی پیرامون نسبت اندیشه ایرانی و ملی‌گرایی است که در ادامه می‌خوانید.

در چند دهه اخیر اندیشه ایران به مثابه یک مسئله از گفتمان و بل بهتر بگویم گفتمان‌های مختلف روشنفکری دینی با تقریباً غایب بوده است. منظورم نسبت میان دین و ملیت تنها در مقام بحثی فلسفی نیست. به طور مشخص منظورم نسبت میان ایران به عنوان یک هویت ملی است با اسلام و اصطلاح و مفهوم ملی است با اسلام و نسبت آن.

به راستی چقدر روشنفکران دینی ما درباره سیاست اسلام و تشیع با هویت ملی مان کار و اندیشه‌ورزی کرده‌اند؟ بسیار می‌بینم که روشنفکران دینی ما درباره نسبت دین و سیاست قلم می‌زنند اما مگر می‌توان از این دو مفهوم در بستر تاریخی و جغرافیایی ایران سخن گفت اما درباره عناصر شکل دهنده هویت ملی‌مان و جایگاه دین و مذهب در آن سخن نرانند؟ مگر می‌توان درباره قدرت‌های سیاسی و دینی و جایگاه حقوقی ، فقهی، سلطنتی است.

آنچه من از هویت ایرانی مراد دارم بستر فرهنگی و تمدنی آن است که در عین جهانی بودنش و در عین تحول و گشودگی فرهنگی بر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و قومیت‌های دیگر حاکم است چنان‌که در فلسفی ایران‌شهری نیست، بلکه براداشتی از سیاست‌نامه‌های اندیشه تغلب

سلطنتی است. سیاستی از هویت ایرانی مراد دارم بستر فرهنگی و تمدنی آن است که در عین جهانی بودنش و در عین تحول و گشودگی فرهنگی بر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و قومیت‌های دیگر حاکم است چنان‌که در فلسفی ایران‌شهری نیست، بلکه براداشتی از سیاست‌نامه‌های اندیشه تغلب سلطنتی است. آنچه من از هویت ایرانی مراد دارم بستر فرهنگی و تمدنی آن است که در عین جهانی بودنش و در عین تحول و گشودگی فرهنگی بر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و قومیت‌های دیگر حاکم است چنان‌که در فلسفی ایران‌شهری نیست، بلکه براداشتی از سیاست‌نامه‌های اندیشه تغلب سلطنتی است. آنچه من از هویت ایرانی مراد دارم بستر فرهنگی و تمدنی آن است که در عین جهانی بودنش و در عین تحول و گشودگی فرهنگی بر تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و قومیت‌های دیگر حاکم است چنان‌که در فلسفی ایران‌شهری نیست، بلکه براداشتی از سیاست‌نامه‌های اندیشه تغلب سلطنتی است.

روشنفکری دینی چند دهه است درباره دین و دولت – نسبت این دو و درباره هویت، سیاست، مردم‌سالاری و آزادی و حق و تکلیف سخن می‌گوید. کما اینکه دیری است روشنفکران دینی ما از صفویه و «تشیع صفوی» انتقاد می‌کنند. وقت آن است که همه این سخن را در نسبت با مفهوم ایران فرهنگی و تمدنی بازخوانی کنند. بدون چنین نگاهی آنچه می‌گوییم در بهترین حالت نظریه پردازی‌هایی معلق در فضا و خارج از بستر تاریخی است. نسبتی با تاریخ و واقعیت تاریخی سرزمینی‌مان ندارد.

درباره تاریخ ایران و هویت تاریخی ایران و ایرانی محققان تاریخ میهنمان نوشتند، باید از قزوینی، تقی‌زاده، حسن پیرنیا،عباس اقبال آشتیانی، عباس زر‌باب، عبدالحسین زرین‌کوب، احسان یارشاطر و ایرج افشار آموخت. اینان تاریخ ایران را در پرتوی همین مفهوم تمدنی و فرهنگی از ایران و در استمرار در عین تحولش نوشته‌اند، حاصل آن پژوهش‌ها را امروز می‌توان در مقالات متعدد دانشنامه ایرانیکا و همچنین دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و تاریخ جامع ایران دید و خواند. روشنفکری دینی ما نیازمند بازخوانی تاریخ ایران و اندیشه‌ورزی درباره ایران تاریخی است.